


نوع مقاله: پژوهشی

تأثیرات متقابل فرد و جامعه از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی *

سیدحسین شرف‌الدین / استاد گروه جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

sharaf@iki.ac.ir

 orcid.org/0000-0002-2490-0009

دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۲۹ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۶

چکیده

یکی از مباحث محوری در جامعه‌شناسی، نحوه ارتباط فرد با جامعه در متن اجتماع و در موقعیت انضمامی است. روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان خردنگر و قائلان به فردگرایی روش‌شناخت یک‌سویه، از تأثیر فرد بر جامعه سخن می‌گویند. جامعه‌شناسان ساختارگرا و قائلان به اصالت و تقدم جامعه بر فرد نیز یک‌سویه و منحصرأ از تأثیر جامعه بر فرد سخن می‌گویند. نظریه‌پردازان تلفیقی از تعامل فرد و جامعه، یا عاملیت و ساختار در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی سخن می‌گویند. استاد مصباح رحمته به‌رغم اعتقاد به اصالت فرد و اعتباریت جامعه، در موضعی شبیه تلفیقی‌ها معتقد است: نه فرد یکسره از جامعه متأثر است و نه جامعه یکسره از فرد متأثر، بلکه باید از تأثیر متقابل فرد و جامعه سخن گفت. به همین سبب، بحث «ارتباط فرد و جامعه» را در دو بخش جداگانه، ذیل عناوین «تأثیر جامعه بر فرد» و «تأثیر فرد بر جامعه» مطرح ساخته است. این نوشتار درصدد است تا موضع ایشان را در این خصوص در مقایسه با سایر اندیشمندان توضیح دهد. روش نوشتار تحلیل محتوای مباحث مندرج در کتاب «جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن» است که در میان آثار استاد، به صورت انحصاری به این بحث وارد شده است.

کلیدواژه‌ها: فرد، جامعه، تعامل، تلفیق، عاملیت، ساختار.

با فرض پذیرش هویت مستقل برای جامعه در کنار هویت فرد، سؤالاتی از این دست مطرح می‌شوند: آیا تأثیر فرد و جامعه یا عاملیت و ساختار، یک‌سویه است یا دوسویه؟ آیا تأثیر فرد و جامعه هم‌زمان است یا میان آنها تقدم و تأخر وجود دارد؟ آیا تأثیر فرد و جامعه همواره به یک میزان و ثابت است یا در معرض شدت و ضعف قرار دارد؟ با فرض قبول تأثیر جامعه بر افراد، آیا این تأثیر در حدی است که به جبر اجتماعی منجر شود؟

در توضیح نحوه ارتباط میان فرد و جامعه یا عاملیت و ساختار و تأثیر یک‌سویه یا متقابل آنها بر یکدیگر، سه دسته نظریه در میان جامعه‌شناسان شکل گرفته است:

الف) فردگرایان یا قائلان به اصالت هستی‌شناختی فرد همواره از تأثیر یک‌سویه فرد سخن می‌گویند و اساساً پرسش از تأثیر متقابل فرد و جامعه یا تأثیر جامعه منتفی است؛ زیرا این دیدگاه اساساً موجودیت و هویتی برای جامعه قائل نیست تا از تأثیر آن بر فرد (شخصیت، اندیشه، احساس، اراده و کنش فردی) سخن به میان آورد. به بیان دیگر، این دسته نظریه‌ها تأثیر متقابل فرد و جامعه را به تأثیر یک‌سویه و متقابل افراد بر یکدیگر تقلیل می‌دهند.

روشن است که در منازعه تأثیرات یک‌سویه یا متقابل فرد و جامعه، جایی برای نظریه‌های فردگرا وجود ندارد؛ نظریه‌هایی که این تأثیرات را به تأثیرات افراد بر یکدیگر تقلیل می‌دهند و به چیزی به نام «جامعه» قائل نیستند. آنچه موجب اندراج این دسته نظریه‌ها در منازعه مذکور شده، تفسیر خاصی است که از هویت‌های ساختاری به‌مثابه امور فرافردی ارائه می‌دهند. از دید ایشان، ساختارها وجود دارند؛ اما آنها اولاً خود محصول کنش‌های اجتماعی افرادند و در پرتو کنش‌های مکرر اجتماعی آنها تولید و بازتولید می‌شوند؛ ثانیاً ساختارها موجودیت‌هایی مستقل و مسلط بر افراد ندارند و راهبر الزام‌کننده آنها نیستند. نقش و کارکرد آنها حداکثر ترسیم چارچوب‌ها و مجاری هدایتگر زیست اجتماعی و تعیین تنگناها و فراخانهای کنش اجتماعی است؛

ب) جمع‌گرایان یا قائلان به اصالت و تقدم جامعه بر فرد همواره از تأثیرات یک‌سویه جامعه در شکل‌گیری شخصیت، شکوفایی استعدادها و قابلیت‌های فردی و آماده‌سازی وی برای نقش‌آفرینی در موقعیت‌های گوناگون سخن می‌گویند. به بیان دیگر، این دیدگاه در عین قبول هویت طبیعی برای فرد، هویت اجتماعی و اراده و استقلال او در برابر جامعه را انکار می‌کند. افراد صرفاً بر اساس الزام یا اقتضای متعین ساختارهای اجتماعی به رفتارهای خاص برانگیخته می‌شوند و در این خصوص، اراده و اختیار فردی آنها مدخلیت چندانی ندارد. این دیدگاه در شکل افراطی، نوعی جبر اجتماعی و ساختاری را نتیجه می‌گیرد؛

ج) اهل توفیق یا قائلان به اصالت هم‌زمان فرد و جامعه به تأثیرات متقابل آن دو قائل‌اند. موافقان این دیدگاه برخلاف جمع‌گرایان معتقدند: ساختارهای اجتماعی بر افراد سلطه جبرگونه ندارند و کنش‌های فردی را تعیین نمی‌بخشند، بلکه با ایجاد و اعمال محدودیت‌هایی (توسعه و تضییق فرصت‌ها و امکانات عمل)، احتمال وقوع برخی کنش‌ها را کاهش یا افزایش می‌دهند. کنشگران در چارچوب ساختارهای اجتماعی خاصی عمل می‌کنند و اهدافشان را این‌گونه دنبال می‌نمایند و این چارچوب‌ها به‌مثابه نظاماتی بادوام و سامان‌بخش، با تعیین فراخانها و تنگناها، هدایتگر و محدودکننده یا الهام‌بخش رفتار آدمیان هستند (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۱۶۸).

ساختارها نیز هرچند به لحاظ تقوّم و استمرار وجودی، از رهگذر تعاملات و کنش‌های متقابل افراد شکل گرفته و از همین طریق مستمراً بازتولید می‌شوند؛ اما پس از شکل‌گیری و تقوّم تدریجی، اصالت و استقلال یافته و افراد با آنها به‌مثابه واقعیت‌هایی عینی و مستقل و بلکه مسلط بر خود تعامل می‌کنند. تفاوت دو دیدگاه فردگرایی و تلفیقی در نحوه وجود ساختارها و کم و کیف تأثیر آنها بر عاملیت‌های فردی است. این دیدگاه در مقابل فردگرایی و جمع‌گرایی، دیدگاه «تلفیقی» نام گرفته است.

روشن است که رویکردهای کلان در علوم اجتماعی، همچون نظریه یا مکتب «ساختارگرایی» یا «کارکردگرایی ساختاری»، نظریه «تضاد» و برخی از نظریه‌های نومارکسیستی - به‌ویژه جبرگرایی اقتصادی - بر واقع‌مندی فرافردی جامعه و تأثیر یک‌سویه و قاهرانه آن بر فرد و متقابلاً رویکردهای خردگرا (مثل نظریه «کنش متقابل نمادین»، نظریه «روش‌شناسی مردمی» / «مردم‌نگار»، نظریه «مبادله» و نظریه «گزینش عقلانی») بر کنشگری فعال فرد و نقش تعاملات اجتماعی افراد در شکل‌گیری، بقا و استمرار نهادها و ساختارهای اجتماعی تأکید دارند (ر.ک: ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳، ص ۵۲۷).

برخی از نظریه‌ها نیز همچون «پدیدارشناسی» به سبب تقلیل جامعه به مجموعه‌ای از نمونه‌الگوهای هنجاری کنش و خطوط هدایتگر عاملان انسانی در عرصه‌ها و میدان‌های گوناگون زندگی، بر موضع فردگرایانه تأکید بیشتری دارند. نظریه‌ها و دیدگاه‌های ترکیبی و تلفیقی نیز ذیل دو عنوان «تلفیق خرد و کلان» (در تلقی جامعه‌شناسان امریکایی) و «تلفیق عاملیت و ساختار» (در تلقی جامعه‌شناسان اروپایی) به طرح اشکالی از درآمیختگی وجودی و عملی این دو در قالب صوری از موجودیت‌های اجتماع‌ساخت و قالب‌های تعیین‌یافته‌ای از الگوهای زیستی و خط مشی‌های عملی پرداخته‌اند (ر.ک: ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳، ص ۵۷۳-۶۱۹).

قابل ذکر آنکه در مقام توضیح رابطه فرد و جامعه، برخی از جامعه‌شناسان در ضمن بحث از جابگاه فرهنگ (به‌مثابه یک موجودیت معنایی، برساختی، انباشتی، محصول تعاملات متراکم اجتماعی اعضای جامعه در امتداد تاریخ، دارای هویت بین‌الذاتانی، مستقل و فرافردی) و نقش قاطع آن در شکوفاسازی قابلیت‌های فردی، هویت‌بخشی و هدایت و راهبری کنشگران در عرصه‌های گوناگون حیات فردی و اجتماعی؛ برخی نیز در مقام توضیح دو فرایند «جامعه‌پذیری» و «نظارت و پایش اجتماعی» به طرح صریح و ضمنی تأثیرات یک‌سویه جامعه بر فرد پرداخته‌اند.

برخی نیز بر این باورند که اساساً نزاع فردگرایی و جمع‌گرایی، نزاعی کاذب و مجادله‌ای است که میان دو بیان متفاوت و نه متعارض، از یک امر واحد جامعه‌شناسی در گرفته است (راین، ۱۳۷۲، ص ۲۰۲).

استاد مصباح رحمته‌الله به سبب اعتقاد به اصالت فرد و تقدم وجودی آن و نیز اعتباریت جامعه و تقلیل آن به مجموعه‌ای از افراد دارای باورها، ارزش‌ها، خلیقات، تعاملات، راه و رسم‌ها و قواعد و الگوهای مشترک، منازعه نحوه ارتباط میان فرد و جامعه را به‌گونه‌های تعامل میان اقلیت و اکثریت افراد یک جامعه در عرصه‌های عینی جهان اجتماعی و برایندها و نتایج آن به تحویل برده است.

مراد از «فردگرایی» و «جمع‌گرایی» در این منازعه، فردگرایی و جمع‌گرایی هستی‌شناختی است، نه معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، زبان‌شناختی و غیر آن.

در ادامه این بخش، به توضیح تفصیلی هریک از دیدگاه‌های سه‌گانه مزبور می‌پردازیم:

۱. دیدگاه‌های فردگرا

همان‌گونه که اشاره شد، نظریه‌های دارای خاستگاه و صبغه روان‌شناختی؛ همچون «کنش متقابل نمادین»، «روش‌شناسی مردم‌نگار»، «مبادله» و «گزینش عقلانی» از مشهورترین رویکردهایی هستند که بر کنشگری فعال فرد، نقش محوری کنش‌های اجتماعی افراد در تولید و بازتولید جهان و واقعیت‌های اجتماعی و نیز تعامل وثیق او با ساختارهای اجتماعی تأکید دارند. استاد مصباح^۱ با توجه به موضع فردگرایانه و انکار اصالت فلسفی جامعه، در این دسته جای می‌گیرد؛ اگرچه در برخی سطوح با ادعاهای قائلان به این رویکرد هم‌داستانی کامل ندارد.

قابل ذکر است که فیلسوفان علوم اجتماعی فردگرایی و جمع‌گرایی را در دو نوع هستی‌شناختی و روش‌شناختی (یا معرفت‌شناختی) به کار می‌برند و بر تفکیک آگاهانه آن دو در مقام تحلیل تأکید دارند. روشن است که فردگرایی هستی‌شناختی (اعتقاد به عینیت و استقلال وجودی و موجودیت طبیعی فرد در عرصه واقعیت) از فردگرایی روش‌شناختی (تأکید بر فرد به‌مثابه عامل اصلی کنش‌ها و تأثیرات در مقام تحلیل پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی به جای ارجاع به هویت‌های فرافردی، همچون ساختارها) متمایز است.

به بیان واتکینز، پایه هستی‌شناختی فردگرایی روش‌شناختی این است که جامعه حقیقتاً از مردم و فقط از مردم تشکیل یافته است و اشیای اجتماعی ساختهٔ افعال و امیال افراد است. بسیاری از قائلان به کل‌گرایی روش‌شناختی، آشکارا به قبول فردگرایی هستی‌شناختی اعتراف می‌کنند. از دید فردگرایی روش‌شناختی، تأثیر شرایط اجتماعی بر افراد، چیزی جز همان تأثیر برخی افراد بر افراد دیگر نیست که کل‌گرایان به نحو سر بسته و موجز و - به اصطلاح - کل‌گرایانه از آن یاد می‌کنند (دری، ۱۳۷۲، ص ۳۴۸-۳۵۰).

تفکیک میان وجه هستی‌شناختی و روش‌شناختی موجب شده است تا گاه نام یک اندیشمند به دو اعتبار در دو رویکرد مندرج شود. برای مثال، دورکیم به لحاظ هستی‌شناختی فردگراست، یعنی جامعه را مرکب از افراد دارای تعاملات گسترده و درهم‌تنیده می‌داند؛ اما به لحاظ روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، کل‌گراست و اعتقاد دارد: پدیده‌های اجتماعی را تنها با ارجاع به حیات جمعی و وجوه اجتماعی حیات افراد می‌توان تبیین کرد و هیچ شأنی از شئون حیات جمعی (مثل خودکشی) را در مقام تبیین، نمی‌توان به احوالات و شئون فردی ارجاع داد.

برخی از اندیشمندان (در عین اعتقاد به اصالت هم‌زمان فرد و جامعه)، با عطف توجه به فردگرایی هستی‌شناختی و آثار وجودی آن، جامعه را بسط اجتماعی روح انسان یا بسط وجودی افراد در هیأت جمعی انگاشته‌اند. یکی از شئون روح خداوندی هویت جمعی و جامعه است. جامعه به سبب نحوهٔ وجود شعوری - ارادی انسان‌ها دارای ترابطی طبیعی بر حسب شعور و اراده است که ترابطی معنادار و پویا به حسب تعامل و کنش متقابل معنادار پدید می‌آورد. جامعه فرهنگ، تمدن و تمام پدیده‌های اجتماعی برآمده از نحوهٔ وجود شعوری - ارادی انسان و بسط روح خداوندی در ساحت اجتماع است (یزدان‌پناه، ۱۴۰۱، ص ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱).

چون فردگرایی - اعم از هستی‌شناختی و روش‌شناختی - به‌نوعی در ضمن دیدگاه‌های تلفیقی مد نظر قرار گرفته است و بحث مستقل چندانی ندارد، در ادامهٔ این بخش، صرفاً بر طرح مواضع استاد مصباح^۱ تمرکز کرده و علاقه‌مندان به اطلاع از سایر دیدگاه‌ها را به منابع مربوط ارجاع می‌دهیم.

۲. دیدگاه‌های جمع‌گرا

در این بخش به بیان نمونه‌آرایی از برخی اندیشمندان که از موضع جمع‌گرایانه، تأثیرات یک‌سویه جامعه بر فرد را تقریر کرده‌اند، می‌پردازیم. همان‌گونه که اشاره شد، رویکردهای کلان؛ مثل نظریه «ساختارگرایی»، «کارکردگرایی ساختاری»، نظریه «تضاد» و برخی از نظریه‌های نومارکسیستی (به‌ویژه جبرگرایی اقتصادی) بر واقعیت‌مندی جامعه و تأثیر یک‌سویه و قاهر آن بر فرد تأکید دارند. به نمونه‌هایی از این دیدگاه‌ها در ذیل اشاره می‌شود:

از دید ریترز، مارکس به تأثیر الزام‌آور و از خود بیگانه‌کننده جامعه سرمایه‌داری بر روی کارگران (و سرمایه‌داران) فردی معتقد بود. وبر بر گرفتار شدن فرد در قفس آهنین جامعه سرشار از عقلانیت صوری متمرکز بود. زیمل به بحث از تأثیر محدودکننده فرهنگ عینی (کلان) بر فرهنگ ذهنی (یا فردی و یا خرد)، و دورکیم به تأثیر واقعیت‌های اجتماعی سطح کلان بر روی افراد و رفتار آنها علاقه‌مند بود (ریترز و گودمن، ۱۳۹۳، ص ۵۳۶).

آیزایا برلین جامعه‌شناس در توضیح نظر کل‌گرایان می‌نویسد: کل‌گرایان کسانی هستند که به سلطان‌ها و سلطنت‌های نامرئی قائل‌اند و این سلطان‌ها هویت‌های غیر شخصی، غیر واقعی و طرح‌واره‌اند که آدمیان و نهادها در رفتارشان مسخر آنها می‌دند (دری، ۱۳۷۲، ص ۳۴۰).

در جامعه، واقعیت وحدانی طبیعی، با هویت جمعی ویژه پیدا می‌شود که قابل تقلیل به هویت مجموع افراد نیست. این حقیقت واحد زیستی خاص یک پیکره شعوری - ارادی معنایی عینی در ورای افراد است و منحل به افراد نمی‌گردد (یزدان‌پناه، ۱۴۰۱، ص ۳۳۰). با عطف توجه به وجود حقیقی جامعه، جامعه یک سطح درونی اندیشه‌ای، معرفتی و معنایی دارد که در پشت صحنه همه کنش‌های اجتماعی موجود است و همه اعضای جامعه در این موضوع شریک‌اند و در آن نفس می‌کشند، که از آن به «عمق فاهمه عمومی» یاد می‌کنیم و در نهاد درونی جامعه مستقر است (همان، ص ۵۳۴).

دورکیم به‌عنوان شاخص‌ترین جامعه‌شناس جمع‌گرا، در بیان نحوه هستی جامعه و تأثیر آن بر فرد می‌نویسد: جامعه دستگاهی است متشکل از ترکیب افراد با هم که معرف واقعیتی ویژه و دارای خواص مخصوص به خود است. البته اگر وجدان‌های فردی نباشند هیچ چیز جمعی به وجود نمی‌آید؛ ولی این شرط لازم شرط کافی نیست. باید وجدان‌های فردی با هم ترکیب شوند و به نحوی خاص تلفیق گردند. حیات اجتماعی از همین تلفیق نتیجه می‌شود (آرون، ۱۳۷۰، ص ۴۰۱).

چون جامعه طبیعتی خاص خود دارد که متفاوت از طبیعت ما افراد است، هدف‌های خاص خود را هم دنبال می‌کند؛ لیکن چون نمی‌تواند جز با واسطه ما بدان هدف‌ها برسد، با ابهت تمام از ما یاری می‌طلبد. او خواهان آن است که ما منافع خویش را از یاد ببریم و خدمتگزار او باشیم و ما را به انواع زحمات، محرومیت‌ها و فداکاری‌ها که زندگی اجتماعی بی‌آنها ممکن نیست، وامی‌دارد. بدین‌سان در هر لحظه مجبوریم به قواعدی در زمینه رفتار و اندیشه‌گردن نهمیم که خود ما نه آنها را ساخته‌ایم و نه آنها را خواسته‌ایم؛ قواعدی که حتی گاه با علایق و بنیادی‌ترین غرایز ما مخالف‌اند (همان، ص ۳۸۲).

جامعه احساس ملوکوتی را در ما بیدار می‌کند. جامعه، هم مصدر فرمانی است که بر ما تحمیل می‌شود و هم واقعیتی کیفی برتر از افراد است که خواهان احترام، فداکاری و ستایش است (همان، ص ۳۸۳). جامعه، هم واقعی است و هم آرمانی، و جامعه ذاتاً می‌تواند آفریدگار آرمان باشد. جامعه که خود واقعیتی طبیعی است، عملاً می‌تواند ایجاد باورها را آسان‌تر کند (همان، ص ۳۸۹).

شارون جامعه‌شناس آمریکایی در بیان تأثیرات گوناگون جامعه بر فرد معتقد است: جامعه فرد را به انسان، به مفهوم کسب ویژگی‌های نوعاً انسانی (مانند زبان، خود و ذهن) تبدیل می‌کند. جامعه همچنین به‌وسیله قواعد و اندیشه‌هایی، فرد را اجتماعی می‌کند. جامعه در ایجاد این ویژگی‌های انسانی و در اجتماعی شدن قواعد و اندیشه‌هایی که در فرد درونی می‌شوند نخستین سلطه خود را بر فرد اعمال می‌کند.

جامعه نه تنها بر آنچه ما می‌اندیشیم، کنترل دارد، بلکه همچنین ما را محدود می‌کند، ما را هدایت می‌نماید و بیشتر آنچه را ما انجام می‌دهیم و اینکه چگونه عمل می‌کنیم تحت نظر دارد. ما در جهانی عمل می‌کنیم که در آن آنچه را انجام می‌دهیم و نیز آنچه را می‌اندیشیم حاصل چیزی فراتر از انتخاب آزادانه ماست (شارون، ۱۳۷۹، ص ۱۶۹ و ۱۷۵-۱۷۶). هر کس زندگی خود را در جهانی می‌گذراند که دارای قواعد اجتماعی (مثل اخلاق، قانون، آداب و رسوم) و الگوهای اجتماعی (نظام‌های نهادینه‌شده، انواع خانواده‌ها، مدارس و پرستش مذهبی) است؛ جهانی که بیشتر کارهایی را که او انجام می‌دهد، هدایت می‌کند (همان، ص ۶۴).

مکین تابر، فیلسوف اخلاق، در بیان وابستگی فرد به جامعه و تأثیر آن معتقد است: عضویت افراد در سنت‌شان، تاحدی تعیین‌کننده فردیت آنان است. افراد حاصل هویت اجتماعی ویژه خود هستند. اوضاع اجتماعی مختلف زندگی در فردیت و هویت افراد اثرگذار است. فرد از تبار خانواده، شهر، قبیله و ملت خود، مجموعه‌ای گوناگون از موارث، وظایف، انتظارات و دیدگاه‌ها را به ارث می‌برد (واعظی، ۱۳۹۸، ص ۴۴۸).

از نظر چارلز تیلور مردم‌شناس، انسان بدون عضویت در یک جامعه زبانی، نمی‌تواند به پرسش «من کیستم؟» پاسخ دهد. هویت فرد و فهم و تفسیر او از خویشتن، در همه حال، مرهون جامعه‌ای است که بدان تعلق دارد و با پذیرش فرهنگ زبانی آن جامعه و ارتباطی که با اعضای دیگر آن جامعه برقرار می‌کند، فردیت خود را شکل می‌دهد. بنابراین جامعه نقشی کلیدی در هویت فرد ایفا می‌کند (همان، ص ۳۹۷).

علامه طباطبائی نیز به‌رغم اعتقاد به اصالت هم‌زمان فرد و جامعه، در برخی مواضع، همچون جمع‌گرایان از غلبه جامعه و اراده جمعی بر فرد و اراده فردی سخن گفته است: هر جا قوا و خواص اجتماعی با قوا و خواص فردی معارضه کند، قوا و خواص اجتماعی به خاطر اینکه نیرومندتر است، بر قوا و خواص فردی غلبه می‌کند؛ مثلاً وقتی جامعه بر امری همت بگمارد و تحقق آن را اراده کند و قوا و خواص فاعل خود را به کار بگیرد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خودش به تنهایی علیه جامعه قیام کند؛ مثلاً در جنگ‌ها و هجوم‌های دسته‌جمعی، اراده یک فرد نمی‌تواند با اراده جمعیت معارضه نماید، بلکه فرد چاره‌ای جز این ندارد که تابع جمع شود، تا هرچه بر سر کل آمد بر سر آن جزء هم بیاید. حتی می‌توان گفت: اراده جامعه آن قدر قوی است که از فرد سلب اراده و شعور و فکر می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۵۳).

ایشان در بیان تبعیت‌گریزناپذیر و منفعلانه فرد از جامعه می‌نویسد:

آنجا که قوا و خواص منفعله جامعه - مثلاً رسوم متعارفه - به کار می‌افتد، باعث می‌شود که [جامعه] از ترک عملی شرم کند و یا عادت‌های قومی جامعه را وادار می‌سازد به اینکه فرم مخصوصی از لباس بپوشد. در همه این انفعال‌های عمومی، یک فرد نمی‌تواند منفعل نشود، بلکه خود را ناچار می‌بیند به اینکه از جامعه پیروی کند. حتی در این دو حال که گفته شد، فعل و انفعال اجتماع شعور و فکر را از افراد و اجزای خود سلب می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۵۴).

۲-۱. نمودهای عینی جمع‌گرایی

در ادبیات جامعه‌شناسی غالباً برای معرفی جامعه به‌مثابه یک هویت فرافردی یا مؤلفه‌های محوری آن، از تعابیر متفاوتی استفاده می‌شود؛ از جمله: فرهنگ، سنت (به‌مثابه تسلط اخلاقی گذشته بر حال)، نهادها (قالب‌ها و چارچوب‌های زیرساختی پایدار و تثبیت‌شده زندگی اجتماعی)، ساختارها (قواعد الگویی تعیین‌کننده تنگناها و فراخوانهای کنش اجتماعی، مثل ارزش‌ها، موقعیت‌ها، قوانین، رسوم، قراردادها، رویه‌ها، فرایندها)، آگاهی گفتمانی، آگاهی‌ها و تجربه‌های بین‌الذهانی، نظام اجتماعی، نظام‌های نمادین، عادت‌واره‌ها، رویه‌های موقعیت‌مند، رویه‌های بازتولیدشده، دستورالعمل‌های غالبی، روابط اجتماعی الگومند، قواعد الگویی و دستوری‌شده، من اجتماعی (در برابر من فردی یا Me در برابر I)، موقعیت‌ها و نقش‌های اجتماعی و...

همان‌گونه که اشاره شد، برخی از جامعه‌شناسان گونه‌های تأثیر جامعه بر فرد را در ضمن بحث از کارکردهای فرهنگ و برخی در مقام توضیح دو فرایند «جامعه‌پذیری» و «نظارت و پایش اجتماعی» مطرح ساخته‌اند. به خاطر ضیق مجال، به طرح همین سه مدخل بسنده کرده و از طرح سایر کلیدواژه‌های معرف جامعه اجتناب می‌شود. به نمونه‌هایی از این دیدگاه‌ها در ذیل اشاره می‌شود:

«فرهنگ» جهان فکری، اخلاقی و نمادی مشترک بین تعدادی اشخاص است که به کمک آن و از طریق آن، این اشخاص می‌توانند با یکدیگر مرتبط شوند و روابط خویشاوندی و علائق مشترک، تفاوت‌ها و تضادها را بازشناسند و سرانجام هریک از آنها به‌طور فردی یا جمعی، خود را عضو یک کل بدانند که فراتر از آنهاست و آن همان گروه یا جامعه است. فرهنگ - درواقع - نوعی قالب است که در آن شخصیت‌های روانی افراد فرو می‌ریزد و این قالب، اشکال تفکر، معرفت، آرا و عقاید، مجاری متمایز بیان احساسات، وسایل ارضا یا تشدید احساسات طبیعی و مانند آن را عرضه می‌کند و یا فراهم می‌آورد (روشه، ۱۳۷۰، ص ۱۲۹). از ترکیب سه نظام (نظام اجتماعی، نظام فرهنگ و نظام شخصیت) است که هر کنش اجتماعی منسجم و محسوس ساخته می‌شود (همان، ص ۱۴۷).

فرهنگ و جامعه ما از طریق قادر ساختن و محدود گرداندن ما، از طریق گزینش، میانجیگری و ممانعت از برخی فعالیت‌ها و رسیدن به برخی نتایج، هویت شخصی و اجتماعی ما را شکل می‌دهند (فی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۵).

در سطح کلی، فرهنگ به ما می‌آموزد که آزادی، مادیات، خانواده یا هنر را ارزشمند بشماریم؛ به ما می‌آموزد که سخت‌کوش باشیم، آسان‌گیر باشیم، رقابت کنیم، همکاری نماییم، دیگران را استثمار کنیم یا آنها را دوست بداریم. (شارون، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷). از دید مارگارت آرچر، «فرهنگ» پدیده کلانی است که در پس کنشگران ایستاده، بر آنها تأثیر می‌گذارد. هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی در بستر فرهنگ رخ می‌دهد (ریترز و گودمن، ۱۳۹۳، ص ۵۸۵-۵۸۷).

از دید برایان فی، دیگران نه فقط برای محتوای زندگی روحی و روانی ما ضرورت دارند، بلکه برای توانایی ما، برای آنکه موجوداتی خودآگاه باشیم، ضروری هستند. ما آمیزه‌های پیچیده و پویایی هستیم که از دل تعاملات و کنش و واکنش‌هایمان با دیگران سر برمی‌آوریم. خویشتن‌ها رد پاهایی فعال هستند که از روابط با دیگر خویشتن‌ها به‌جای مانده‌اند (فی، ۱۳۸۱، ص ۷۸ و ۸۸).

«جامعه‌پذیری» جریان کنش متقابل اجتماعی است که از طریق آن مردم شخصیت خود را به‌دست می‌آورند و شیوه زندگی جامعه خود را می‌آموزند. جامعه‌پذیری نقطه اتصال ضروری بین فرد و جامعه است. جامعه‌پذیری فرد را به آموختن هنجارها، ارزش‌ها، زبان‌ها، مهارت‌ها، عقاید و الگوهای فکر و عمل که همگی برای زندگی اجتماعی ضروری هستند، قادر می‌سازد. کلید فهم کنش متقابل بین طبیعت و تربیت عبارت است از: جریان جامعه‌پذیری که طی آن زیست‌شناسی و فرهنگ با یکدیگر تلاقی می‌کنند و درهم می‌آمیزند (رابرتسون، ۱۳۷۷، ص ۱۱۳-۱۱۴).

«جامعه‌پذیری» جریانی است که به برکت آن، شخص انسان در طول حیات خویش، تمام عناصر اجتماعی - فرهنگی محیط خود را فرامی‌گیرد و درونی می‌سازد و با ساخت شخصیت خود، تحت تأثیر تجارب و عوامل اجتماعی معنادار، یگانه می‌سازد تا خود را با محیط اجتماعی - که باید در آن زیست کند - تطبیق دهد (روشه، ۱۳۹۳، ص ۱۳۸). این واقعیت که ما از تولد تا مرگ در کنش متقابل با دیگران هستیم، مسلماً شخصیت ما، ارزش‌هایی که داریم و رفتارهایی را که می‌کنیم، مشروط می‌سازد (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۹۵).

استعدادها، سلیقه‌ها، علایق، ارزش‌ها، ویژگی‌های شخصیتی، عقاید اندیشه‌ها و اخلاق ما ویژگی‌هایی هستند که از طریق اجتماعی شدن در خانواده، مدرسه، گروه‌های همسالان و رسانه‌ها پیدا می‌کنیم. اجتماعی شدن بر انتخاب‌ها، توانایی‌ها، علایق، ارزش‌ها، عقاید اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ما و بر مسیری که در زندگی در پیش می‌گیریم، تأثیر می‌گذارد (شارون، ۱۳۷۹، ص ۵۴-۵۶). آنچه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی را، هم مقدور و هم محدود می‌کند، برخی مفاهیم و باورهای فرهنگی و قواعد و نقش‌های اجتماعی است. عاملان تنها از طریق فرهنگی شدن و اجتماعی شدن در یک فرهنگ و جامعه خاص است که عامل می‌شوند (فی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶). افراد در جریان تبدیل شدن به حامل یک سنت فرهنگی خاص است که همانی می‌شوند که هستند؛ یعنی با درونی کردن یک ساختار اعتقادی خاص و اشکال احساسی و تعاملی ملازم با آن است که شخص پایه‌های هویت خود را کسب می‌کند. هر فرهنگی در ذهن اعضای منفردش نفوذ می‌کند (بنابراین آنها صاحب یک ذهنیت معین می‌شوند) و بر جسم آنان اثر می‌گذارد (به‌گونه‌ای که شکل و شمایل جسمانی پایه خاصی پیدا می‌کنند) و از نظر اجتماعی هم در آنان تأثیر می‌گذارد. این نفوذ و تأثیر، توانایی‌ها و ویژگی‌های شاخص و متمایزکننده آنان را به وجود می‌آورد (همان، ص ۱۰۱-۱۰۲).

مراد از «پایش اجتماعی» سازوکارهایی است که جامعه به وسیله آنها تسلط خود را بر افراد اعمال می‌کند و آنها را وامی‌دارد که با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه هم‌نوا شوند. همچنین «پایش اجتماعی» نهادهای نظم‌دهنده‌ای هستند که موجب هم‌نوایی رفتار افراد با خواست‌های گروهی می‌شوند. از دید دورکیم، درونی کردن خواست‌های اجتماعی مهم‌ترین عنصر در پیش اجتماعی است. وقتی هنجارهای اجتماعی در فرد درونی می‌شوند، گویی این جامعه است که در او زندگی می‌کند (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸، ص ۱۰۷-۱۰۸).

از دید پیتر برگر، هر فرد تابع پیش‌های اجتماعی، قشربندی اجتماعی، نهادهای اجتماعی، اجتماعی کردن، نقش‌ها و گروه‌هاست (شارون، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳).

۳. دیدگاه‌های تلفیقی

دیدگاه تلفیقی قائل به ترکیب و تألیف دو دیدگاه «فردگرا» و «جمع‌گرا» است. در ادامه، به نمونه‌هایی از بیانات قاتلان این دیدگاه اشاره می‌شود:

به بیان فی، ما باید کل‌گرایی و فردگرایی را با هم تلفیق کنیم، بصیرت‌های اصلی آنها را اخذ نماییم و از افراط و تفریط درباره‌شان بپرهیزیم. فردگرایی بر اهمیت عاملیت در زندگی اجتماعی انسان پای می‌فشارد. کل‌گرایی نیز بر اهمیت شیوه‌هایی که فرهنگ و جامعه به فعالیت انسانی شکل می‌دهند، اصرار دارد. این دو لزوماً دو دیدگاه رقیب نیستند. از این‌رو در پاسخ به این سؤال که آیا ما فرهنگ و جامعه‌مان را می‌سازیم یا این فرهنگ و جامعه ما هستند که ما را می‌سازند؟ پاسخ درست این است که «هر دو»؛ یعنی ما فرهنگ و جامعه‌مان را می‌سازیم و فرهنگ و جامعه ما هم متقابلاً ما را می‌سازند و به ما شکل می‌دهند (فی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹).

بورديو تعامل فرد و جامعه را در قالب دو مفهوم «ساختمان ذهنی» و «زمینه» بازتولید کرده است. «ساختمان ذهنی» در اذهان کنشگران وجود دارد، اما «زمینه» یا زمینه‌ها بیرون از اذهان آنها واقع است. «ساختمان ذهنی» همان «ساختارهای روانی یا شناختی» است که افراد به واسطه آنها با جهان اجتماعی روبه‌رو می‌شوند. افراد از یک سلسله طرح‌های درونی شده برخوردارند که از طریق آنها به ادراک، فهم و ارزیابی جهان اجتماعی می‌پردازند. از طریق چنین طرح‌هایی است که افراد عملکردهای خود را ایجاد کرده، آنها را ادراک و ارزیابی می‌کنند. با این حال، خود ساختمان ذهنی یا ساختمان‌های ذهنی محصول درونی شدن ساختارهای جهان اجتماعی است. در واقع، ساختمان ذهنی را می‌توان به مثابه ساختارهای اجتماعی درونی شده و تجسم‌یافته تلقی کرد. ساختمان ذهنی به افراد امکان می‌دهد تا جهان اجتماعی را درک کنند (ر.ک: ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳، ص ۵۸۷ و ۵۹۲).

از دید بسکار، جامعه و اشخاص سطوحی متمایزند؛ یعنی هر دو واقعی، ولی متقابلاً وابسته و در تعامل با یکدیگرند. ساختارها از نظر علی مؤثرند؛ به این معنا که هم کنش‌هایی را میسر می‌سازند که در غیر این صورت غیر ممکن بودند و هم کنش‌هایی را ناگزیر می‌سازند. از سوی دیگر تنها از رهگذر فعالیت‌های عاملان اجتماعی است که ساختارهای اجتماعی حضور خود را حفظ می‌کنند (بازتولید می‌شوند). اما عامل فردی یا جمعی نیز ممکن است ساختارهای اجتماعی را اصلاح یا دگرگون کند. پیامد کنش اجتماعی در بازتولید و یا دگرگونی ساختارهای اجتماعی، چه بسا ناخواسته باشد. نکته اساسی در این توصیف از رابطه میان ساختارهای اجتماعی و عاملان انسانی این است که آنها به لحاظ هستی‌شناختی از یکدیگر متمایزند (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴، ص ۲۴۶-۲۴۷).

به بیان دیگر، وجود پیشینی ساختارها شرط لازم هر کنش هدفمندی است؛ یعنی اگر این ساختارها نباشند، افراد قادر به انجام هیچ کنش هدفمندی نیستند. اما این موجب تعیین‌یافتگی و جبر ساختارهای اجتماعی بر کنش‌های افراد نمی‌شود؛ زیرا تحقق کنش افزون بر وابستگی به ساختارهای اجتماعی، به عامل انسانی هدفمند و آگاه هم نیازمند است.

شهید مطهری به اقتضای پذیرش موجودیت دوگانه و اصالت فلسفی فرد و جامعه، از یک سو بر نقش کنش‌های فردی در شکل‌گیری جامعه و فرهنگ و از سوی دیگر، بر تأثیر فرهنگ و جامعه بر افراد تأکید کرده است. به باور ایشان، افراد در جامعه انسانی بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و این تأثیر و تأثرها به روحیه‌ها وحدت می‌بخشد و در نتیجه، مجموع امور روحی مربوط به یک جامعه یا همان فرهنگ جامعه، یک وحدت خاص و یک واقعیت خاص پیدا می‌کنند که افراد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱۵، ص ۱۷۹۴).

از دید وی، «جامعه» عبارت است از: مجموعه‌ای از انسان‌ها که در اثر جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده‌ها و طرح‌ها و آرمان‌ها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه‌ورند. نیازهای مشترک اجتماعی و روابط ویژه زندگی انسانی، انسان‌ها را آن‌چنان به یکدیگر پیوند می‌زند و زندگی را آن‌چنان وحدت می‌بخشد که افراد را در حکم مسافرانی قرار می‌دهد که بر یک کشتی سوارند و به سوی مقصدی در حرکت‌اند و همه با هم به منزل می‌رسند و یا همه با هم از رفتن می‌مانند و همه با هم دچار خطر می‌گردند و سرنوشت یگانه‌ای پیدا می‌کنند (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۳۱). افراد انسانی شخصیت خود را از یکدیگر کسب می‌کنند؛ یعنی هریک از ما و شما تمام شخصیت خودمان را از اجتماع داریم و اجتماع از ما دارد. ما احساسات، عقاید، افکار و خلقیات مخصوص خود را از اجتماع داریم (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲۱، ص ۴۲۱). استاد مصباح^۱ نیز به‌رغم اعتقاد به اصالت فرد و اعتباریت جامعه، در موضعی مشابه تلفیقی‌ها معتقد است: نه فرد یکسره متأثر از جامعه است و نه جامعه یکسره متأثر از فرد، بلکه باید از تأثیر متقابل فرد و جامعه سخن گفت (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳).

قابل ذکر است که از دید استاد مصباح^۱، جامعه به‌مثابه یک هویت مستقل دارای تعامل با فرد، چیزی جز مجموعه ارتباطات متقابل میان افراد یا خواست اکثریت در مقابل اقلیت نیست. تفصیل این موضوع در بخش مواضع استاد توضیح داده خواهد شد.

دیدگاه‌های تلفیقی دیگری نیز وجود دارد که به علت ضیق مجال، از طرح آنها اجتناب می‌شود (ر.ک: ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳، ص ۶۱۹-۵۷۳).

۱-۳. یادآوری چند نکته

الف) اذعان به تأثیر متقابل فرد و جامعه، منافاتی با پذیرش این نظر که اثرگذاری فرد نسبت به جامعه دارای تقدم زمانی و رتبی است، ندارد؛

ب) اعتقاد به تأثیر متقابل فرد و جامعه مستلزم آن نیست که همواره میزان تأثیر آنها یکسان انگاشته شود؛ زیرا این میزان به تبع شرایط فردی، اجتماعی و تاریخی متغیر خواهد بود. از این رو اگرچه همه افراد بالقوه می‌توانند عاملیت و اثرگذاری داشته باشند، اما قطعاً میزان آن به تبع موقعیت‌ها و جایگاه اجتماعی افراد، متفاوت خواهد بود. روشن است که تأثیر پیامبران، دانشمندان، پادشاهان، زعمای جامعه، هنرمندان برجسته و ارباب رسانه بر جامعه و ساختارهای اجتماعی از حیث کمی و کیفی با افراد عادی قابل مقایسه نیست. علاوه بر موقعیت اجتماعی، سنخ شخصیتی و

ویژگی‌های فردی و امکانات و فرصت‌های محیطی نیز در این نقش‌آفرینی عمیقاً مؤثرند؛

ج) تأثیر عمیق جامعه و ساختارهای اجتماعی بر افراد موجب جبر اجتماعی نمی‌شود؛ اگرچه ظاهر عبارات برخی از جمع‌گرایان موهم نوعی جبر است. قابل ذکر است که در منابع فلسفی همه گونه‌های جبر (فلسفی و کلامی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و محیطی) در قلمرو کنش‌های فردی با بیانات مستدل رد شده است. تأثیرات جامعه و محیط طبیعی و اجتماعی بر افعال انسان صرفاً جنبهٔ اقتضایی یا اِعدادی دارد، نه علیت تامه؛

د) در پاسخ به این سؤال که اصلاح فرد مبنای اصلاح جامعه است یا به‌عکس؟ بالطبع، موضع ما به‌تبع انتخاب هر یک از رویکردهای مزبور متفاوت خواهد بود. رویکردهای فردگرا، اصلاح فرد را پیش‌نیاز اصلاح جامعه و رفع مشکلات اجتماعی می‌دانند. رویکردهای جمع‌گرا، اصلاح نهادها و ساختارها و اعمال تصرفات مناسب در ظرفیت‌های نهادی و ساختاری جامعه با هدف افزایش توان کارکردی آنها را برای اصلاح وضعیت اجتماعی و به‌تبع آن، اصلاح امور و احوال فردی توصیه می‌کنند. در مقابل، رویکردهای تلفیقی، اصلاح اجتماعی را با عطف توجه هم‌زمان به عوامل فردی و اجتماعی توصیه می‌کنند؛ اگرچه به سبب وجود تفاوت در موقعیت اجتماعی افراد، تفاوت در نحوهٔ تعامل آنها با جامعه از حیث تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، شرایط متفاوت زمانی و مکانی و اقتضائات مختلف ساختارهای متعدد جامعه، نمی‌توان مسیر واحد و ثابتی را برای اصلاح اجتماعی ترسیم نمود. از این رو در مواردی ممکن است اصلاحات فردی و در مواردی اصلاحات ساختاری اولویت یابند. فرض مسلم این است که اصلاح فرد و اصلاح اجتماع عمیقاً به هم وابسته بوده و هیچ‌یک بدون دیگری به نتیجه نمی‌رسد.

۴. دیدگاه استاد آیت‌الله مصباح

در ادامه این بخش، به طرح تفصیلی مواضع استاد در خصوص چپستی جامعه، کیفیت وجودی آن، نسبت جامعه با افراد، عاملیت اجتماعی آن، گونه‌های تأثیر جامعه بر فرد، تأثیر فرد بر جامعه، شیوه‌های تأثیرگذاری و مفروضات و ملزومات منطقی بحث می‌پردازیم:

۴-۱. تأثیر فرد بر جامعه

تصویر معقول و درست از تأثیر فرد در جامعه این است که بعضی از افراد جامعه - که اقلیت را تشکیل می‌دهند - به‌موجب ویژگی‌هایی که دارند، بر سایر افراد که اکثریت را می‌سازند، تأثیر می‌گذارند و خط مشی و اوضاع و احوال آنان را دگرگون می‌کنند. به عبارت دیگر، برخی از افراد چنان‌اند که اگر نبودند، جامعه مسیر و جهت و وضع و حال دیگری داشت. به همین سبب، مسیر و جهت و وضع و حال موجود جامعه را باید معلول وجود آنان دانست. روشن است که نمی‌توان برای هر یک از افراد جامعه به چنین تأثیری قائل شد.

استاد مصباح^ع انواع تأثیراتی را که تاکنون افراد در جامعه‌ها داشته‌اند و پیش‌بینی می‌شود که در آینده نیز داشته باشند، در پنج نوع دسته‌بندی کرده است:

۴-۱-۱. تأثیر در زمینهٔ اعتباریات صرف

برخی افراد در زمینه‌هایی از قبیل عرف و عادات، آداب و رسوم، و ارزش‌های زیبایی‌شناختی، یعنی ادبیات و هنرها، دست

به ابداعات و نوآوری‌هایی می‌زند که مورد استقبال دیگران واقع می‌شود و رواج می‌یابد و در جامعه منشأ آثار می‌گردد. مبتکران «مد» یا رسم روز، شاعران، نثرنویسان، خوش‌نویسان، نقاشان، موسیقی‌دانان، فیلم‌سازان، داستان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان از افرادی هستند که می‌توانند در این زمینه‌ها تأثیراتی کامیاب بزرگ و ماندگار بر جای نهند.

۲-۱-۴. تأثیر در زمینه فنون، صنایع و اختراعات

برخی از افراد از راه ایجاد یا تکمیل اسباب و آلاتی که برای گذراندن زندگی مادی بشر، ضروری یا - دست کم - مفید است، در جامعه مؤثر واقع می‌شوند. درست است که فراهم آوردن یا کامل‌تر ساختن وسایل زندگی در گرو کشف و فهم اسرار طبیعت است و به همین سبب، دنیای فن، صنعت و اختراع عمیقاً زیر نفوذ کشفیات دانشمندان بوده است و خواهد بود؛ ولی چون شناخت قوانین طبیعی چیزی است و به‌کارگیری آنها چیزی دیگر، می‌توان تأثیر صاحبان فنون، صنعت‌گران و مخترعان را از تأثیر دانشمندان و کاشفان جدا انگاشت.

۳-۱-۴. تأثیر در زمینه علوم و معارف حقیقی

بعضی از افراد، مانند دانشمندان علوم طبیعی و تجربی، ریاضی‌دانان، منطقیان، فلاسفه و عرفا از طریق کشف و فهم امور واقع و اخبار و توصیف آنها بر جامعه تأثیر می‌گذارند. اینان آنچه را دیگران نمی‌دانند، درمی‌یابند و به آنان تعلیم می‌دهند.

۴-۱-۴. تأثیر در زمینه اعتبارات واجد منشأ حقیقی

اعتباریات واجد منشأ حقیقی ارزش‌های دینی، اخلاقی و حقوقی هستند. تأثیری که پیامبران، علمای ادیان و مذاهب و عالمان و فیلسوفان اخلاق و حقوق در جامعه دارند، بدین شیوه صورت می‌پذیرد که ارزش‌های مرتبط با امور حقیقی و واقعیات را به مردم عرضه می‌دارند و از آنان دعوت می‌کنند که زندگی مادی و معنوی و فردی و اجتماعی خود را با آن ارزش‌ها هماهنگ گردانند. با توجه به اینکه ارزش‌های دینی، اخلاقی و حقوقی، اموری ذوقی و سلیقه‌ای و وضعی و قراردادی نیستند، این نوع تأثیر با تأثیر در زمینه علوم و معارف حقیقی تفاوتی بنیادی ندارد و جداسازی آنها فقط به این سبب است که اولاً متفکران در باب خود همین مسئله (یعنی سلیقه‌ای و قراردادی نبودن ارزش‌های نام‌برده) اختلاف رأی دارند؛ و ثانیاً اقتباس، تقلید و تعبد در قلمرو ارزش‌های مذکور بیشتر پیش می‌آید تا در قلمرو علوم و معارف حقیقی.

۵-۱-۴. تأثیر در زمینه قدرت‌های اجتماعی

قدرت‌های اجتماعی اقسام گوناگونی دارند: قدرت سیاسی، قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و قدرت تبلیغاتی. چون عادتاً کسی که قدرت سیاسی را در اختیار می‌گیرد، به‌تدریج و دیر یا زود، سایر قدرت‌ها را نیز به‌دست می‌آورد؛ می‌توان گفت: مهم‌ترین و اساسی‌ترین قدرت اجتماعی قدرت سیاسی است.

با توجه به انواع تأثیرات افراد بر جوامع، قاعدتاً اصل تأثیر فرد بر جامعه مقبول همگان است. همچنین پیداست که آنچه سیمای زندگی معنوی، فرهنگی و فکری آدمیان را متحول می‌سازد، نظریات حقوقی، اخلاقی، کلامی، فلسفی و عرفانی است که هریک از آنها نخستین بار از ذهن و روح کسی تراویده است.

از این رو در میان پنج نوع تأثیر افراد بر جامعه، دو نوع اخیر (یعنی تأثیر پیامبران، علمای ادیان و مذاهب و عالمان و فیلسوفان

اخلاق و حقوق، و تأثیر قدرتمندان جامعه) از اهمیت بیشتری برخوردار است، و این اهمیت - دست کم - دو علت عمده دارد: یکی اینکه شمار انسان‌هایی که تحت تأثیر انبیا، دانشمندان دینی و فیلسوفان اخلاق و حقوق یا قدرتمندان اجتماع واقع می‌شوند، به مراتب بیش از تعداد آدمیانی است که از مبتکران رسم روز، ادیبان، هنرمندان، صاحبان فنون، صنعت‌گران، مخترعان یا دانشمندان علوم طبیعی و تجربی، ریاضی‌دانان، منطقیان و امثال آنها تأثیر می‌پذیرند؛ دوم اینکه تأثیرات سه نوع اول محدود و منحصر است به یک یا دو یا چند تا بعد زندگی، درحالی که تأثیرات دو نوع اخیر جمیع ابعاد و وجوه حیات را شامل می‌شود و می‌توان گفت: اساساً حصری نمی‌پذیرد. دگرگونی‌های بنیادی جامعه در زمینه امور سیاسی، مدنی، قضایی، بین‌المللی، اقتصادی، نظامی، ارزش‌های اخلاقی و معنوی، آموزش و پرورش، تبلیغات، جنگ و صلح و غیر آنها، همگی از اندیشه، گفتار و کردار کسانی متأثر است که نظام ارزشی و فرهنگ جامعه را می‌سازند و عرضه می‌کنند و کسانی که قدرت‌های اجتماعی را در دست دارند.

خلاصه آنکه تأثیرات اساسی افراد در جامعه را باید در همین دو نوع اخیر جست‌وجو کرد. از این رو اساسی‌ترین، مهم‌ترین، وسیع‌ترین، عمیق‌ترین، پایدارترین و ماندگارترین تأثیری که یک فرد می‌تواند بر جامعه داشته باشد و به وسیله آن زندگی روانی و انسانی افراد آن جامعه - نه زندگی زیستی و حیوانی آنان - را متحول سازد، تأثیر بر جهان بینی و ارزش‌های آن جامعه، یا به تعبیر دیگر، تأثیر بر باورهای آن جامعه است. تأثیر انبیا الهی بر جوامع از این نوع بوده است و جانشینان و پیروان آنان نیز باید فعالیت‌هایشان را متوجه این جهت کنند.

دومین نوع تأثیر بسیار مهم، اساسی و سرنوشت‌ساز، تأثیر قدرتمندان و حاکمان سیاسی بر جامعه است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۱-۲۵۲).

۴-۲. تأثیر جامعه بر فرد

استاد مصباح رحمته‌الله پس از ذکر مقدماتی به بیان تأثیرات جامعه بر افراد می‌پردازد:

- **تعریف جامعه:** در هر موردی که بتوان برای گروهی از مردم «وجه جامع» و «جهت وحدتی» اعتبار کرد، اطلاق لفظ «جامعه» بر آن گروه رواست، چه گروه مردان متأهل یک ده کوچک باشد و چه گروه انسان‌هایی که از بدو خلقت تاکنون پدید آمده‌اند و از میان رفته‌اند.

قابل ذکر است که تاکنون تعریف لفظی روشنی از «جامعه» ارائه نشده که مقبول همه یا بیشتر جامعه‌شناسان باشد، چه رسد به تعریف حقیقی که متوقف بر حل مسائل و مشکلات فلسفی بسیار است (همان، ص ۲۱). از این رو هر گروه از انسان‌ها که جهت مشترکی داشته باشند، به اعتبار همان جهت مشترک، یک «جامعه» را می‌سازند و این جهت مشترک می‌تواند نژاد، رنگ پوست، جنسیت، زبان، دین و مذهب، عقیده، ملیت یا هر چیز دیگری باشد. ولی جامعه‌شناسان از میان همه جامعه‌های بی‌شماری که می‌توان فرض کرد، فقط به وحدت و اشتراک «بیکرندگی نهادی» التفات دارد و از سایر جهات وحدت و اشتراک چشم می‌پوشد؛ زیرا در واقع نیز فقط همین نهادها هستند که در کار «گرد هم آوردن» و متحد ساختن انسان‌ها تأثیر دارند. ارتباطات و مناسبات و همکاری‌ها و تعاون‌هایی که

موجب همبستگی و اتحاد آدمیان می‌شوند، همه در قالب این نهادها صورت می‌پذیرند. از این رو آنچه ایجاد همبستگی و اتحاد می‌کند، وحدت نهادهای اجتماعی است. امروزه مجموعه انسان‌هایی که تحت تدبیر و اداره نظام سیاسی خاص واقع هستند و طبعاً نهادهای اجتماعی واحد و مشترکی دارند، یک «جامعه» شمرده می‌شوند؛ یعنی تمایز جوامع به تمایز دستگاه‌های حکومتی آنهاست (همان، ص ۳۵۶-۳۵۷).

- نفی اصالت فلسفی جامعه: یعنی عدم اعتقاد به وجود جامعه به‌مثابه واقعیتهای دارای وجود، وحدت، شخصیت عینی و حقیقی و دارای روحی واحد و مستقل از افراد (همان، ص ۱۷۴). به بیان دیگر، استاد مصباح^ع اصالت فلسفی جامعه را نفی می‌کند. مراد از «نفی اصالت فلسفی جامعه» این است که آنچه وجود حقیقی و عینی دارد، افرادند و جامعه صرفاً وجودی اعتباری، طفیلی و تبعی دارد (ر.ک: همان، ص ۴۶).

به دیگر سخن، استاد مصباح^ع همه مؤلفه‌های هویت‌بخش جامعه در تلقی جامعه‌شناسان را به آثار وجودی افراد و تعاملات آنها نسبت می‌دهد: دین و مذهب، عرفان، فلسفه و حکمت، علوم تجربی، عقلی، نقلی، اخلاقی و حقوقی، شیوه‌های قومی، میثاق‌های اجتماعی، شعائر، تشریفات، آداب و رسوم و مانند آن، همگی از آرا و معتقدات، خلق و خوها و اعمال و رفتار افراد آدمی سرچشمه گرفته‌اند و سپس وسعت و عمق یافته‌اند و در اذهان و نفوس سایرین رخنه کرده‌اند (همان، ص ۱۹۸-۱۹۹).

- اعتباری بودن جامعه: «جامعه» مفهومی اعتباری است که از وجود افراد انسانی و ارتباطات و مناسبات آنها انتزاع می‌گردد. آنچه وجود حقیقی عینی دارد افراد انسانی‌اند که اگر ارتباطات و مناسبات متقابل خاصی با یکدیگر بیابند، دارای وحدتی اعتباری می‌شوند و به اقتضای آن، بر مجموعه‌شان عنوان «جامعه» اطلاق می‌شود (همان، ص ۱۵۹).

- اعتقاد به اصالت روان‌شناختی جامعه: «اصالت» به معنای روان‌شناختی اجتماعی (تأثیر و نفوذ عمیق و همه‌جانبه جامعه بر فرد) بدین معناست که فرد انسانی بر اثر زندگی اجتماعی، به شدت تحت تأثیر و نفوذ عمیق و همه‌جانبه واقع می‌شود و در همه ابعاد و وجوه حیات خود، از جامعه متأثر و منفعّل می‌گردد. اوضاع و احوال جامعه‌ای که فرد در آن چشم باز می‌کند، پدیدآورنده شیوه‌های عمل و عکس‌العمل، خلیقات و آرا و نظرات و علوم و معارف اوست. استاد مصباح^ع در عین قبول اصالت روان‌شناختی جامعه و جلوه‌های آن، معتقد است: از اصالت روان‌شناختی جامعه هرگز نمی‌توان اصالت فلسفی آن را نتیجه گرفت (همان، ص ۴۳ و ۴۵).

- اعتقاد به قانونمندی جامعه: جامعه هرچند وجود حقیقی ندارد و مفهوم «جامعه» مفهومی اعتباری و انتزاعی است، اما منشأ انتزاع آن وجود عینی خارجی است و به اعتبار همین منشأ انتزاع، در خارج موجود است. قوانین اجتماعی، حقیقی و عینی‌اند. به بیان دیگر، چون منشأ انتزاع مفهوم اعتباری «جامعه» وجود عینی خارجی است و پدیده‌های اجتماعی ریشه در امور تکوینی دارند، می‌توان - و باید - جامعه و پدیده‌های اجتماعی را دارای قانون‌های حقیقی و تابع نظام کلی و ضروری علی و معلولی دانست (همان، ص ۱۲۷ و ۱۳۸-۱۳۹).

- اصالت فلسفی فرد و احوالات وجودی او: آنچه وجود حقیقی و عینی دارد فرد و افراد انسانی است؛ یعنی آنچه واقعاً وجود

دارد، یکایک انسان‌ها و اندیشه‌ها، باورها، احساسات، گرایش‌ها و خواسته‌های هریک از آنان است (همان، ص ۱۵۹ و ۱۷۴).

– **تقلیل پدیده‌های اجتماعی به پدیده‌های فردی:** پدیده‌های اجتماعی نیز (همچون خود جامعه) وجودی منحاز از پدیده‌های شخصی و فردی افراد انسانی ندارند (همان، ص ۱۳۷).

– **عضویت اختیاری و انتخابی فرد در جامعه:** عضویت در یک جامعه و پذیرش نظام سیاسی، اقتصادی و حقوقی حاکم بر آن به‌هیچ‌وجه از عنصر «اختیار و انتخاب» خالی نیست. اینکه یک فرد از جامعه‌ای می‌گسلد و به جامعه دیگری می‌پیوندد، تابعیت کشوری را رد می‌کند و تابعیت کشور دیگری را می‌پذیرد و به نظامی سیاسی، اقتصادی، و حقوقی تن درمی‌دهد و از نظام دیگری سر می‌پیچد، بهترین دلیل است بر اینکه قبول عضویت یک جامعه امری جبری، قهری و اجتناب‌ناپذیر نیست (همان، ص ۳۵۸).

– **تأکید بر عنصر «اراده»:** ایشان بر عنصر «اراده» به‌مثابه عامل تعیین‌کننده قطعی رفتار و شخصیت انسان تأکید می‌کند و تأثیر و نفوذ جامعه نیز مثل سایر عوامل سازنده شخصیت به هیچ روی، اختیار و اراده آزاد فرد و سهم عظیم و سرنوشت‌ساز او را نفی نمی‌کند. آدمی در عین حال که تحت تأثیر و نفوذ عوامل گوناگون است، مجبور نیست، بلکه می‌تواند در برابر مقتضیات آنها مقاومت ورزد و به راهی که خود می‌خواهد، برود (همان، ص ۱۹۹ و ۴۵).

– **تقلیل «جامعه» به افراد:** جامعه محصول همزیستی و همکاری افراد با یکدیگر است و تأثیر جامعه بر فرد، چیزی جز تأثیر افراد بر یکدیگر یا تأثیر اکثریت بر اقلیت یا افراد خاص بر دیگران نیست (همان، ص ۱۷۴).

– **تقلیل جامعه به نهادها، سازمان‌ها و راهورسم‌ها و قوانین اجتماعی:** همه آنچه جامعه‌شناسان به‌عنوان عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و تغییر شخصیت افراد و کنش‌های آنها ذکر می‌کنند چیزی نیست جز تأسیسات انسانی، مثل خانواده (والدین و اطرافیان)، مدارس، مشاغل و حرفه‌ها، باشگاه‌ها، انجمن‌ها، احزاب، مجالس و محافل علمی و مذهبی، مطبوعات، سینما، رادیو و تلویزیون، ازدواج و تشکیل خانواده، گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی، قوانین و مقررات مملکتی و مانند آن (همان، ص ۱۷۷-۱۷۸).

– **تأثیرپذیری اجتناب‌ناپذیر فرد از اراده جمع:** فرد در صورتی که درصدد مخالفت عملی با قوانین یا افکار عمومی برآید – درحقیقت – به جنگ آرا و نظریات، احساسات و عواطف، و امیال قاطبه اعضای جامعه رفته است و فرد ناسازگار و تکرور در بیشتر موارد، دیر یا زود به مسیری که سایرین می‌پسندند، خواه راه حق باشد و خواه راه باطل، بازگردانده می‌شود. چیزهایی که اکثریت اعضای یک جامعه می‌پسندند یا نمی‌پسندند، عملاً به صورت سرمشق‌هایی درمی‌آیند که هر فرد محکوم به پیروی از آنهاست و سرپیچی از آنها مستلزم دچار شدن به کیفرهای قانونی یا خرد شدن در زیر فشار افکار عمومی است (همان، ص ۷۸). پس آنچه حقیقتاً عاملیت دارد اکثریت است، نه موجود حقیقی دیگری به نام «جامعه».

– **ضرورت هم‌نوایی مصلحت‌اندیشانه و خردمندانه اختیاری فرد با جمع:** کسی که خوش ندارد در یکی از امور اجتماعی هم‌رنگ جماعت باشد، از روی واقع‌بینی و پس از مقایسه نیروی خود با مجموع نیروهای مخالف خود، درمی‌یابد که در این مقابله، شکست خواهد خورد. از این رو مصلحت‌اندیشی و عافیت‌طلبی‌اش حکم می‌کند که دست از مخالفت عملی بردارد و – دست کم – علناً کاری نکند که احساسات عمومی جریحه‌دار شود. خلاصه آنکه صلاح‌اندیشی و آینده‌نگری خود فرد است

که وی را از پویدن راه خلاف باز می‌دارد، نه نیرویی قاهر و جبار به نام «جامعه» (همان، ص ۷۸).

- تأکید بر فن «تقلید» به‌مثابه مهم‌ترین طریق انتقال فرهنگ جامعه به فرد: استاد مصباح رحمته‌الله همچنین علاوه بر تقلید از قانون «تداعی معانی»، «انعکاس شرطی» و «تلقین»، به‌مثابه راه‌های تأثیر خانواده بر کودکان - به‌ویژه در سال‌های آغازین زندگی - یاد کرده است (همان، ص ۱۷۷ و ۲۲۱).

- تأکید بر نقش اساسی رفتارهای اختیاری فرد در شکل‌گیری شخصیت (همان، ص ۱۹۰).

- تأکید بر نقش «اراده آزاد» شخص: اراده به‌مثابه عامل مباشر، بر رفتارهای اختیاری و عامل درجه اول، در شکل‌گیری و تحول شخصیت فرد اثر دارد (همان، ص ۱۹۰).

- تأکید بر نقش دو عامل زمینه‌ای مهم در افعال اختیاری انسان:

۱. میل و گرایش فطری و غریزی (به‌مثابه نیروی محرک ماشین و منبع مولد انرژی)؛

۲. آگاهی و شناخت (به‌مثابه چراغ ماشین برای نشان دادن راه‌های ارضای خواسته‌های فطری و غریزی) (همان، ص ۱۹۳).

استاد مصباح رحمته‌الله پس از ذکر مقدمات فوق، گونه‌های مختلف تأثیر جامعه بر فرد را در موارد ذیل خلاصه کرده است:

۱-۲-۴. ایفای نقش در عرصه آموزش، القائات و شکوفاسازی ظرفیت‌های وجودی

(الف) آموزش دانستنی‌های دارای جنبه ابزاری (مانند زبان، خط و اعتباریات صرف)؛

(ب) آموزش دانستنی‌های مؤثر در تکوین شخصیت فرد (مانند علوم و معارف حقیقی و علوم و معارف اعتباری دارای منشأ حقیقی)؛

(ج) به فعلیت رساندن قوای فطری فرد و بروز مابه‌های اصلی و موروثی شخصیت افراد در جلوه‌های گوناگون به اقتضای محیط‌های اجتماعی مختلف؛

(د) اصلاح رفتار مردم تحت تأثیر فرهنگ و تعلیم و تربیت صحیح؛

(ه) ایفای نقش زمینه‌ای برای گزینش و صدور افعال اختیاری خاص (همان، ص ۱۷۴-۱۷۵ و ۲۱۰).

به بیان دیگر، استاد مصباح رحمته‌الله صرفاً بر نقش و تأثیر اعدادی جامعه (محیط انسانی و اجتماعی) در شکوفاساختن استعدادها و قوای فطری خداداد آدمی تأکید دارد. از نگاه ایشان، جامعه نمی‌تواند ادراک و شناختی را که مایه فطری آن در انسان نیست، به او بدهد؛ نمی‌تواند امری را که یک فرد، قوه و استعداد ادراک و شناختش را ندارد به وی تعلیم و تفهیم کند؛ نمی‌تواند میل و گزایشی را که مایه فطری‌اش در نهاد انسان نیست، ایجاد کند یا میل و گرایش فطری موجود را معدوم سازد (همان، ص ۱۹۶).

۲-۲-۴. ایفای نقش در خصوص امیال و گرایش‌های انسانی

مصادیق ایفای نقش در خصوص امیال و گرایش‌های انسانی عبارت‌اند از:

(الف) تقویت و تضعیف این امیال؛

ب) فراهم ساختن وسایل و ابزارهای ارضا و فعلیت‌یابی و بروز آنها؛

ج) تعیین کم و کیف و راه‌ورسم ارضای آنها (توسط فرهنگ و نظام ارزشی جامعه‌ای که فرد در آن عضویت دارد)؛
د) ایجاد موضوع و متعلق برای آن دسته از امیال غریزی و فطری که جنبه اجتماعی دارند. به بیان دیگر، تنها در زندگی اجتماعی است که عواطف اجتماعی بالقوه انسان، مجال فعلیت‌یابی و بروز می‌یابند، یعنی موضوع و متعلق خود را پیدا می‌کنند. (برای مثال، فقط در زندگی اجتماعی است که موضوع غریزه جنسی، یعنی امکان ارتباط با جنس مخالف در دسترس آدمی قرار می‌گیرد)؛

ه) ایفای نقش اعدادی در رشد و اکمال شخصیت فرد از طریق انتقال شناخت‌ها و تجربه‌های خاص. شکی نیست که در بیشتر موارد، فرد نظرات خود را بر اثر احساس، مشاهده، آزمایش، تجربه، و تفکر و تأمل شخصی از جامعه اخذ می‌کند (همان، ص ۴۵). از این رو جامعه تنها در تحریک امیال فطری و غریزی انسان و به فعلیت رساندن این امیال، تعیین شکل و مجرای ارضای آنها و تقویت و تضعیف ویژگی‌های روانی انسان نقش دارد. متقابلاً جامعه نمی‌تواند دستگاه روحی جدیدی غیر از دو دستگاه «میل» و «ادراک» موجود در انسان به وجود آورد. جامعه نمی‌تواند در دو دستگاه مذکور تغییرات ماهوی ایجاد کند. جامعه همچنین نمی‌تواند یک ویژگی نهادی و سرشتی نوین به وجود آورد یا یک ویژگی نهادی و سرشتی را نابود سازد (همان، ص ۱۹۶-۱۹۸).

۳-۲-۴. اعمال فشار بر فرد برای همسویی اراده او با اراده جمع

در بسیاری از اوقات، اراده فرد محکوم اراده جامعه می‌گردد؛ یعنی فرد نمی‌تواند دست به کاری بزند که خلاف مقتضای آداب و رسوم اجتماعی است (همان، ص ۴۴).

۴-۲-۴. ایفای نقش در ترغیب افراد به ترجیح گزینه‌های خاص

برای مثال، اگر کسی برای انجام کاری از سوی دیگران تشویق شود یا ببیند که سایرین بدان کار پرداخته‌اند، به آن اقدام می‌کند، درحالی که اگر تنها بود یا به خود وانهاد می‌شد، چه بسا اقدام نمی‌کرد (همان، ص ۴۴).

۵-۲-۴. ایفای نقش در تربیت فرد از مجرای فرهنگ و ارتباطات

جامعه با استفاده از دو نیروی قاهر، یعنی «باورداشت‌های مشترک» و «ارتباطات اجتماعی» فرد را می‌پرورد، تربیت می‌کند و او را صاحب شخصیتی خاص می‌سازد. مراد از «باورداشت‌های مشترک» یا «سنن فرهنگی جامعه»، ارزش‌ها، احکام و مقررات خاصی است که رفتار درست و نادرست را تعریف و اهداف عالی را تعیین می‌کنند. این باورداشت‌ها پیش از آنکه فرد پا به دنیا بگذارد حاضر و آماده‌اند تا به نفسانیات و ذهنیات او شکلی معین ببخشند. (همان، ص ۴۴).

مراد از «ارتباطات اجتماعی» نیز درگیر شدن فرد در گونه‌های مختلف ارتباط با خود، سایرین، نهادها و سازمان‌های اجتماعی است که با میانجی هنجارها و قواعد رفتاری جامعه صورت می‌پذیرد.

۶-۲-۴. ایفای نقش تمهیدی برای ایجاد نفسانیات اجتماعی در افراد

از دید استاد مصباح رحمته‌الله هر فرد آدمی دارای دو دسته نفسانیات است:

الف) نفسانیاتی که اگر به فرض، هیچ انسان دیگری هم وجود نمی‌داشت، وی واجد آنها بود؛ مانند ادراک

حسی، حافظه، تداعی معانی، تخیل و اراده. این نفسانیات از این لحاظ که یکسره فردی‌اند، موضوع مطالعه و تحقیق روان‌شناسی فردی واقع می‌شوند؛

ب) نفسانیاتی که اگر انسان‌های دیگری وجود داشته باشند و او هم با آنان تماس و ارتباط بیابد، واجد آنها می‌شود؛ مثل زبان، تقلید و تلقین‌پذیری. این نفسانیات که آدمی از آن‌رو که زندگی اجتماعی دارد، واجد آنها می‌گردد، مشمول قوانین روان‌شناسی اجتماعی‌اند (همان، ص ۱۲۸).

۷-۲-۴. ایفای نقش تمهیدی برای تکون و تغلب قوانین و احکام و آثار عینی جامعه‌شناختی

ما علاوه بر احکام روان‌شناختی، اعم از فردی و اجتماعی، دسته دیگری از احکام داریم که بر گروه‌ها و اقشاری که در درون هر جامعه پدیدار می‌شوند، حاکم‌اند. اینها «احکام جامعه‌شناختی» نامیده می‌شوند. برای مثال، اگر بیشتر افراد یک گروه یا یک قشر اجتماعی (یا یک جامعه) به عملی خاص دست بزنند، آثار خوب یا بد آن عمل بر همه افراد - و نه بیشتر افراد - دامن‌گستر می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف: ۹۶)؛ اگر مردم [آن] جامعه‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزگار می‌شدند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم.

مطابق این آیه، اگر همه یا بیشتر افراد یک جامعه، اهل ایمان و تقوا شوند، برکات آسمانی و زمینی (مانند نزول بهنگام و فراوان بارش‌های آسمان) بر آنان افزایش چشمگیر می‌یابد. عکس این هم ممکن است؛ یعنی اگر بیشتر افراد یک جامعه راه کفر، شرک، نفاق، ظلم و فسق و فجور را در پیش گیرند، عواقب تکوینی نامطلوب این صفات و افعال، گریبانگیر همه افراد، حتی کسانی که خود مؤمن و صالح‌اند، خواهد شد.

این قانون که صفات و افعال بیشتر افراد منشأ آثار بد یا خوب می‌شود و شامل حال اقلیت نیز می‌گردد، نه به روان‌شناسی فردی مربوط است و نه به روان‌شناسی اجتماعی. قانون مذکور در عین حال که به هیچ‌وجه دلالتی بر وجود وحدت و شخصیت حقیقی جامعه ندارد، بیانگر یک رابطه حقیقی و تکوینی است، نه اعتباری و قراردادی. این قانون تکوینی را باید یک قانون جامعه‌شناختی شمرد.

خلاصه آنکه واقعیات انسانی بی‌شماری وجود دارند که نه با قوانین روان‌شناسی فردی تبیین‌پذیرند و نه با قوانین روان‌شناسی اجتماعی. این قبیل واقعیات در حیطه بررسی و پژوهش جامعه‌شناسی قرار می‌گیرند (همان، ص ۱۲۸-۱۲۹).

نتیجه‌گیری

استاد مصباح^{رحمته‌الله} در عین قبول اصالت فرد و اعتباریت جامعه، به بیان تفصیلی تعاملات گوناگون فرد و جامعه (به معنای تعامل اقلیت و اکثریت) پرداخته است. از منظر ایشان، انواع تأثیراتی که تاکنون افراد در جامعه‌ها داشته‌اند و پیش‌بینی می‌شود که در آینده نیز داشته باشند، در پنج نوع دسته‌بندی می‌شوند:

۱. تأثیر در زمینه اعتباریات صرف؛
۲. تأثیر در زمینه فنون، صنایع و اختراعات؛
۳. تأثیر در زمینه علوم و معارف حقیقی؛
۴. تأثیر در زمینه اعتباریات واجد منشأ حقیقی (ارزش‌های دینی، اخلاقی و حقوقی)؛
۵. تأثیر در زمینه قدرت‌های اجتماعی (مثل قدرت سیاسی، قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و قدرت تبلیغاتی). همچنین از دید ایشان، گونه‌های مختلف تأثیر جامعه بر فرد را می‌توان در محورهای ذیل خلاصه نمود:
الف) تأثیر جامعه بر آموزش‌ها، القانات خاص و شکوفاسازی ظرفیت‌های وجودی از طریق:
 ۱. آموزش دانستی‌های دارای جنبه ابزاری (مانند زبان و خط)؛
 ۲. آموزش دانستی‌های مؤثر در تکوین شخصیت فرد (مانند علوم و معارف حقیقی)؛
 ۳. به فعلیت رساندن قوای فطری فرد؛
 ۴. اصلاح رفتار مردم تحت تأثیر فرهنگ و تعلیم و تربیت صحیح؛
 ۵. ایفای نقش زمینه‌ای برای گزینش و صدور افعال اختیاری خاص.قابل ذکر است که استاد مصباح رحمته صرفاً بر نقش اعدادی جامعه (محیط انسانی و اجتماعی) در شکوفا ساختن استعدادها و قوای فطری و وجودی خداداد آدمی تأکید دارد.
ب) ایفای نقش و تأثیر اعدادی در خصوص امیال و گرایش‌های انسانی، از طریق:
 ۱. تقویت و تضعیف این امیال؛
 ۲. فراهم ساختن وسایل و ابزارهای ارضا و فعلیت‌یابی و بروز آنها؛
 ۳. تعیین کم و کیف و راه‌ورسم ارضای آنها؛
 ۴. ایجاد موضوع و متعلق برای آن دسته از امیال غریزی و فطری که جنبه اجتماعی دارند؛
 ۵. اعمال فشار بر فرد به‌منظور همسویی اراده او با اراده جمع؛
 ۶. ترغیب افراد به ترجیح گزینه‌های خاص؛
 ۷. ایفای نقش در تربیت فرد از مجرای فرهنگ و ارتباطات؛
 ۸. ایفای نقش برای ایجاد نفسانیات اجتماعی در افراد؛
 ۹. ایفای نقش برای تکون و تغلب قوانین و احکام و آثار عینی جامعه‌شناختی.

منابع

- آرون، ریمون، ۱۳۷۰، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چ دوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- بتون، تد و یان کرایب، ۱۳۸۴، *فلسفه علوم اجتماعی، بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران، آگه.
- دری، ویلیام، ۱۳۷۲، «فردگرایی و کل‌گرایی در علوم اجتماعی و تاریخ» در: *علم‌شناسی فلسفی (مجموعه مقالات)*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- رابرتسون، یان، ۱۳۷۷، *درآمدی بر جامعه*، ترجمه حسین بهروان، چ سوم، مشهد، آستان قدس رضوی.
- راین، آلن، ۱۳۷۲، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، چ چهارم، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- روشه، گی، ۱۳۹۳، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی (سازمان اجتماعی)*، ترجمه هما زنجانی‌زاده، تهران، سمت.
- _____، ۱۳۷۰، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی: کنش اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی‌زاده، چ دوم، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- ریترز، جورج و داگلاس جی. گودمن، ۱۳۹۳، *نظریه جامعه‌شناسی مدرن*، ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده، چ دوم، تهران، جامعه‌شناسان.
- شارون، جونل، ۱۳۷۹، *ده پرستی از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فی، برایان، ۱۳۸۱، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۴، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، چ دوم، تهران، نشر نی.
- کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ، ۱۳۷۸، *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی.
- لیتل، دانیل، ۱۳۸۱، *تیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۹، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۱، *مجموعه آثار*، قم، صدرا.
- _____، ۱۳۸۳، *مجموعه آثار*، قم، صدرا.
- _____، ۱۳۸۵، *مجموعه آثار*، قم، صدرا.
- واعظی، احمد، ۱۳۹۸، *نقد و بررسی نظریه‌های عدالت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ❦.
- یزدان‌پناه، یدالله، ۱۴۰۱، *چیستی و نحوه وجود فرهنگ*، قم، کتاب فردا.